

حفظ حافظ دل جمله دیرم

نور عطره حضور نشود بی
بجز نوازشک بهمان دیرمید
نحوه در میان ز جابل بود

زانکه که کبر از لب بر لبه لید
خوردن زراب ناب بر سر بود لید
چون نام تلخ زان لب بر لب لعل قام
در کام جان ج باده اجر بود لید

معشوق اگر نه قدح زهر میسر
عن قریب کام چو شکر بود لید
جام صحرای در صف رن زین کار باز
خوردن ز در کس در کوه تو بود لید

خردا سزای ناب چون عطر
نوشید ای لعل تو محشر بود لید

کرد شهنش و عشق در جرم دل ظور
قد ز میان فرشته را لبه آینه لید
مگر جانم گشتانند در طلب جذب
کرد تلخ ز غیب فاروقه کل ظور

نسخه میان قامت است در صفت شهنش
انگشتت ای خیر تعلم فانی الصدور
ارزانیست فرا

له ز زنت آواز ز زنت آواز
دیده طاف طاس زید بود
ار کسریل فحاشه و انقضا
با همه نزدیک تو در هم رسیده بود

صنود در هر زمان جلوه دیگر کند
افکنند ز در جهان فتنه عی فال شورا
بر که در سینه زنت شمع با قدم نیست
بسته جاوید با آرزوی تو بود حضور

انگ جمال بود بر جام در صفت شهنش
باد و جنت نخوت است ای کف غمناج
نور عطره آبرو تان شود در نظر
زین ره خوف خطر کس ننماید عیور

دل منند جلوه گاه آتش حضور
بجای حسنه در معدن انوار
کس کرده ایسته گشت فانی
انا الحق من سراییدم چو منور

بر آمد در نظر چو عکس دلدار
در روز پرده بجای گشت مسوا
اگر چه خاموش گشت در زبان
ولیکن بلیت قلب من هموار

بیان سحره آنجام باقی
که کرد در عشق مست و عقل خوار
ارزانیست فرا